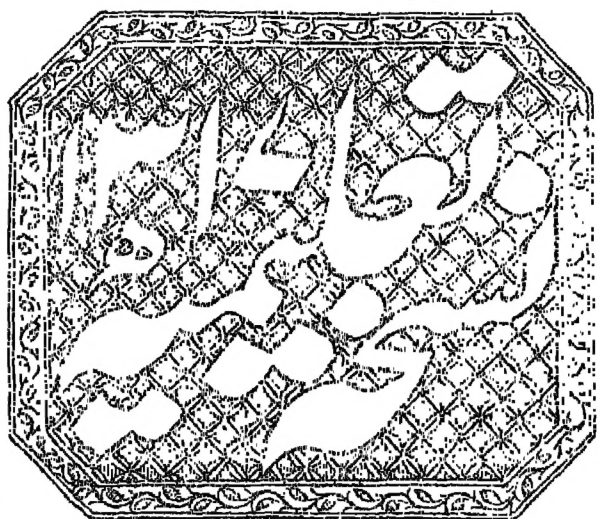




عَلَّامٌ غُيُوبٍ  
وَمِنْ رَحْمَتِهِ الْعِصْمُ

الارباب و اخي الفخرم و ابراهيم منشي محمد عبد القيدوم صاحب تاج كرامه قريبه على يد



از اتمام كتمين محمد فخر الدين ابن جناب حاجي شيخ محمد يعقوب صاحب الكرامه مطبع احمد

مطبع و موزع كرامه

از اتمام كتمين محمد فخر الدين ابن جناب حاجي شيخ محمد يعقوب صاحب الكرامه مطبع احمد



PE7191

# بسم الله الرحمن الرحيم

بعد حمد خالق کائنات و نعمت سرور موجودات صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم مضی بخانه  
که چون اکثری از ستمان و مبتدیان پیش من پیچید ان شکایت آوردند که زبانان  
از گفتگوی فارسی عاجز و دل پریشانست لذا پاسبان خاطر ایشان این رساله مختصر  
تالیف نموده موسوم به نسخه تعلیمه نموده شد سوال السلام علیکم جواب و علیکم السلام  
س بیا و نشین ج ی ایم و می نشینم س چیست نام تو ج غلام علی ست نام من  
س اسم والد یاصد تو چیست ج اسم پدرم غلام بنی ست س چیست نام جدا مجد تو  
ایمیر بان ج نام جد من سلطان علیخان س نویدیز ج اقدس گویج بهر حال زربان  
و دل شکر ادس کجا خانه تو بگو ای جوان ج مکانم به پشته است ای میر بان س  
کنون باشی تو از من بگو ج درین قصبه میباشم ای نیک خو س بدین وقت  
می آئی تو از کجا ج می ایم این دم زمهانسرا س اراده شما کو کجا رفتن ست  
بر رفتن کو بگو اراده من ست س بیا و سبق ز و از من بخوان ج طبیعت نمخوا

صدا باغ مستعدان کمال  
در شکر باطل و خاص  
بیان کردی جهان  
منی باغی را گویند  
عشق غافل از بهر موی  
نام است بهر کلام  
عشق کار باغی بود بهر موی  
عشق غافل از بهر موی  
و مدارد از کلام غافل  
عشق غافل از کلام غافل  
این قصه می طالع است  
و فایده هر دو را گویند  
عشق غافل از کلام غافل

عشق غافل از کلام غافل  
عشق غافل از کلام غافل  
عشق غافل از کلام غافل  
عشق غافل از کلام غافل  
عشق غافل از کلام غافل  
عشق غافل از کلام غافل  
عشق غافل از کلام غافل  
عشق غافل از کلام غافل  
عشق غافل از کلام غافل  
عشق غافل از کلام غافل





چیت که از دوات رویه بنی آید ج بعدم قومی تحصیل را تکی آید س منور و پیه  
از دوات رویه چگونه مالک از روی سر کار داخل خزانه خواهد شد ج اکنون از دوات  
رویه آمدن غیر ممکن جز دستگردان سبیل دیگر بنظر نمی آید س پیر تو ترا می طلبید  
ج میر و م س مکتوب محبت طراز مشعر سر سبزی مقدسه و رودیافت حاصل شفاق نامه  
دور رویه انعام داده رخصت نموده شد و هر لحظه جو یا ن نوید شما میباشم ج اگر تو  
تو از روی که بنوازم این س انتظام محفل شادی و یوان واس دیده انیقدر سرور شد  
که شرح آن زیاده از گفتن و نوشتن است تو هم رفته بودی ج رفته بودم س  
چه می نوشی ج ما س س بار بار خیاره چرا می کنی ج از درد و اعراض مرا از طبیعت  
بر آور خود واقف گردان ج درین هفته غسل صحت کردند از فضل خداوند جهان  
س مطلب سبق امروز دلنشین شد اگر نشده باشد باز بخوان تا مطلب بیان کنم  
و بنور خیال کن ج اکنون ضرورت بیان نیست فیه ام س از حلقه بند گیت  
بیرون نیم نازنده ام بنده ام یقین بگفتمم دار ای سران ج یقین از ذات تو چنین  
است س از دست یاری گلی بهستم رسیده بولیش و باغ را سطر کرد و تو هم بگیر و ششم  
ج ششم خوب است س طعام طیار است بردند و بخورند ج سید و م و میخیزم  
س مدتی شد که خط بر آورم نرسیده بنا بر آن ترووی دارم ج موجب عدم فرصت  
است جامی تروویست س اگر سندانم نانی بدو ج بگیر و بخور س حبس طیار  
بطلبید و پارچه برای عید قطع کنانید ج امروز شدند نمیتوانند الا فردا س  
سر وی بسیار می افتد هنوز سرامی طیار نشده ج چرا طیار نمی کنانند و نمی پوش  
س شنبه ام که قاصدی رسیده نامه رسانیده بهر بانم چه نوشته بود و هر اهرام واقف

گردان ج شکر اوست که خیریت است پس چه گویم در اوصاف قوج من آنم که من و انم  
 پس خیریت زده ام از عقل قوج مجابیش مقسوم عقل را و خلی نیست پس شکر اوست  
 که از فضل خدا و بنظر عنایت آن سر ایا عطا ناک و عابدین مرادم رسید و نسیم مراد  
 از گلشن اسید و زید و آن مراد حاصل شد که و لم می طلبید بعوض آن چه باید ج جبین  
 بر زمین نهاده شکر خدا و اکبر و گو که عنایت حق حدی ندارد و بعدش ضیافت فقرا  
 کبیر کوس حضرت من بدرگاه غیب آگاه و عا نمانند حالا یقین است که چه مقصود  
 از آئینه اسید کشف زودتر گرد و ج دست بدعام که خداوند کریم جلد تر بمنزل  
 مقصود و رساند پس شفق کجای می باشد فرقت یاران آفت جان ج ورنیوا  
 که شکاری شغول می باشم ازین سبب از حاضری معذورم پس شنیده ام که بیلغ  
 سامی این پیوند می بسیار آمده است ج آمده بود الا از بادفت پس ماده گاو  
 ج شیر چه قدر سید به ج و و آثار بوقت صبح و نیم آثار بوقت شام سید به پس  
 ورنیوا و در کان تو چربسته می باشی ج باعث کار کچری بر دکان رفتن  
 نمیتوانم بدین وجه و در کان بسته بماند پس در آمدن به کتب این قدر تاخیر  
 چرا که می ج کار می ضروری بود و با انجام آن توقف شد پس اسب تو خوب بود  
 چه شد ج از غفلت من فرو می برد پس چه می ایسی ج عمل پس از هفته شد  
 پیجویم باز او تنیاب نیگردد و تو از کجای قتی ج نزد مشفق بود و از دیا نتم پس ابر می آید  
 آب نمی بار و ایام کشتکاری می سپرد و دیده باید چه میشود ج هر چه خواهش  
 خداست خواهد شد پس جلد دل و اس بتلاش شمع گلستان دیده باید  
 تا که بدست آید ج تا جرای کتب در محانت شرای فروکش اند



تأمین روزیه بلیت و لعل میگزیند و در گفتن کس خیال نمیکند چه کنم ج بنیاد شدن  
سبق او را فرصت ندهند جزین تدبیر دیگر نیست پس کند عیالال بنوشتن و  
خواندن از دل و جان محنت میکند شب و روز جز نوشت و خواندن فضل دیگر ندارد  
میدانی ج خوب پیدا نم اورا شوق بسیار است پس را جلال باز بمکتب برای  
خواندن حاضر شد چه کنم ج لازم است که از درس آن روگردان پس منی لال را  
بگو که آموخته یا و کنیز ج هیچک ضرورت گفتن نیست آموخته او شنیده ام یاد است  
پس لایح بنوشتن کن ج تحتی کم شده است چگونه نویسم پس زرگر چراسر پوش  
نقره در بنجیر طلائی طیار کرده نیاورد و عده او متعنی شد ج درین ماه شادی بسیار است  
پس سبب طیار نگرده است پس آرد و پیار و نان پزند و خود برای اسپ  
آورد و در آب بانان ج مهر قدر روپیه که بود خرج شد حالا در تحویل یک خر مهره  
نیست بکدام طور آورده شود پس در دو گز صند و قه نمید هر از تیشه حیل و حواله  
جگر می خراشد و درین باب چه کرده شود ج بهر طور یک ممکن باشد و بیه از  
و این گیرند شخصی معتبر را دهندس عا که پر شاد و خواندن آموخته و بیاد نمودن  
سبق هیچک توجه نیدارد میدانی ج راست است من هم خوب وقت ام  
س از آنکه ان بیخ آهسته و تابه آورده بدام قیتمش می طلبند ج حساب  
رده میاق سازندس فراش مشاهره خودی طلبند ج ادرا گو که درینو لا چند کار  
دری حد پیش است بعد فراغ شدن از ان مشاهره نو داده خواهد شد پس  
بان اکثر غیر حاضر میاشد و گفتنم بگوش دل نمی شنود چه کنم ج اگر بچنین است  
از او که می موقوف نموده بجای او دیگر مقرر نمایند پس نزد عسندیزی

[illegible]

قطعه خط بدین مضمون نوشته بودم که پنج روپیه میرو و لازم که یک تھان جامدانی خریدید  
به دست برنده رقعہ ہزار دانہ سازند بھو البش بنویسند کہ در نیولار و کان و کانہ اسلان  
تھان جامدانی نیست انداز روپیه واپس میرو و دست مستحق شقیقہ ہر چہ نوشته اند  
راست است ورنیولار آمدنی جامدانی نیست اس امر در مقدمہ آنجناب رد و بکار  
شدہ بود الا ملتوی ماند یقین است کہ فروانیصل گردن نمیدانم س بگو کہ  
بکدام وجہ ملتوی ماند ج بسبب باقی ماندن روز س سوزن درشتہ من چہ شد  
ج ماور تو آمدہ برد س مقدمات سرسری از سستی و غفلت مختار وار شدہ  
دیدہ باید تا کی دایر میکنند و رین امر چہ میفرمایند ج ضمیر آکا اگر فی الحقیقہ از کالہی و عدم  
توجہ مختار و اگر نیکو و بجای او دیگر مقرر نمایند س بمقدمہ فوجہاری اظہار گوایان  
فریقین قلبند شد ظاہر معلوم میشود کہ حاکم خود برای ملاحظہ و تحقیقات بر سر زمین  
تشریف خواهند برد صلاح چیست ج مہربان اگر چنین است البکاران خود را  
بنویسند کہ قبل از رسیدن حاکم بر سر زمین حاضر باشند س ہفتہ میگذرد کہ غزہ  
بابونگو لال جی فرمایش مہربان سلیب از بندہ نمودہ بود اندام مہربان سلیب  
مع آدم خود نزد بابونگو ر میفرستم سوائے آن پتلاش ام اگر دستیاب خواہد شد  
از عقب فرستادہ خواہد شد عند الملمات باو گفتہ خواهند داد ج بشرط یا  
خواہم گفت س دیوان ظفر بہر از جتو و نگاپو مہربان س بابونگو انداس بدست آمد  
آنرا شما ہم بخوانند ج من اور ادیدہ ام و خواندہ ام س معلوم نیست کہ  
بمقدمہ لال بابو چہ حکم شد ج نشیدی کہ دیر و ڈگری لال بابو شد س  
و چونہ داسری نمود اس معلوم نمگرد و ج نمیدانی کہ درین ہفتہ شادی ہوا









س خسرو خوشداسن تو رخصت و فقر خود میخوانند چرا رخصت نمیکنی ج و جش  
قابل اظهار نیست س درین روز را چرا رخصت خود را سیراب نمیکنی ج باعث  
نقصان شدن دولا ب س کتابی که عنایت فرموده بودند که مآخو رده ضائع  
گردند اگر دیگر در کتبخانه باشد عنایت شود ج نزد من نیست الا از کلکته طلبیده  
خواهم داد س بیازار رفته نرخ غله هر قسم دریافت نمایند ج از من شدن نمیتواند  
دیگر کس را فرستاده دریافت سازند س اسامیان بغیر گرفتن فارغی داده دادن  
روپیه نمیدارند درین باب چه حکم میشود ج فارغی داده روپیه بگیرند س  
قوت خان فوت کردند روپیه براس خرج تجمیع و تکفین او نیست چه کرده شود  
ج هر قدر ضرورت باشد از تحویل من بگیرند س درشت نگاه چراغی نشیند  
ج باعث گرفتن شل و خلوت میباشم س ترا از تخمیزی تا کی فرصت خواهد شد  
ج درین مشوره س بحضور جناب میافضاح تصدق حسین مد ظله شیخ  
عبدالحافظ و عبد الرحیم براس خواندن در دو شریف و قرآن مجید کدام وقت  
حاضر میشوند ج شیخ عبدالحافظ بعد طلوع آفتاب و عبد الرحیم بعد نماز ظهر س  
وکان سیوه فروشان کجاست ج بر عبور بل کلان س خانه بروی ج روپیه  
است س شمع روشن کن ج باد تند می وزد شمع چگونه روشن خواهد ماند س  
افسوس روپیه از جیب من افتاد بیکه گویم ج غم مخور من برداشته ام س قبل از  
عرضی محرره می واضح شد که بستی نفر اسامیان از بد معاملگی و سرکشی تحصیلدار  
از کاشت خود مستغنی شده سکونت بموضع دیگر اختیار کردند باقی ماند با راد که  
فرار شدن دارند درین باب چه صلاح است ج عزیزا تحصیلدار را موقوف سازند

[illegible]

و بجای اونیضی دیانت دار بقبر ستندس بر روز نخبه کجا رفته بودی ج به کنار  
 و ریافته استاده بودم همانوقت دیدم که گشتی بگردانی افتاده غسرت شدس  
 مردمانیکه بران سوار بودند چه شدند ج کسانی که رشته حیات دراز میداشتند از دست  
 مرد کشتیبان رها شدند باقی بدار انفارفتندس انگشت تو چگونه زخمی شد  
 ج از حمله زغن سس حال نوشت و خواند میان چیددی و میان گسیطه چیت ج  
 نوشته آنها دیده ام حروف بس پاکیزه و لطیف اگر خواسته خداست بزمه قریب  
 بمنزل مقصود میرسد ج غزب این بشارت دلم شاو شد خدا همچین کندس درین روزها  
 مولوی عبداللطیف کجا میباشند با او ملاقات نمیشود ج نمی دانند که بجلقه  
 صوفیان بکرم حق اوقات بسر میرندس سید علی رضا صاحب از فرصت کدام  
 وقت میباشند برای ملاقاتش خواهند رفت ج از درود و طیفه تمام روز و شب  
 فرصت نمی ماند لکن بوقت زوال س عده تحصیل ارمی بسر کار آقا س من  
 خالیست اگر شمار انتظار باشد حتی الامکان سعی کرده شود ج ازین چه بترس  
 ضرورت بخون خلاصه دارم به طیارش چه قدر خرج خواهد افتاد ج دور و پیس  
 از مسجد ما هر دو مسجد مواابا چه قدر فاصله واقع است ج نیم کرده س امام علی  
 کدام کتاب مطالعه می نمایند ج قصه گلدهسته بهار س سر سترده را بغسل میرو  
 تر و دیگر دو میدانی ج ملی کسانی که مورد سر ندارند محنت و رنج بسیار نمی کنند  
 س روزیه فرموده حضور فیض گنجه که آنرا هرگز زوالی نیست از سخوست وقت  
 من بستم نمی آید ج میر سامان در وقت حساب از من بیگیر و ترا چرانیده بود  
 بخوان و جش پرسیده شودس آب از چشم من می آید چه کنم ج سرمه کش

در روز نخبه کجا رفته بودی ج به کنار  
 دیدم که گشتی بگردانی افتاده غسرت شدس  
 مردمانیکه بران سوار بودند چه شدند ج کسانی که رشته حیات دراز میداشتند از دست  
 مرد کشتیبان رها شدند باقی بدار انفارفتندس انگشت تو چگونه زخمی شد  
 ج از حمله زغن سس حال نوشت و خواند میان چیددی و میان گسیطه چیت ج  
 نوشته آنها دیده ام حروف بس پاکیزه و لطیف اگر خواسته خداست بزمه قریب  
 بمنزل مقصود میرسد ج غزب این بشارت دلم شاو شد خدا همچین کندس درین روزها  
 مولوی عبداللطیف کجا میباشند با او ملاقات نمیشود ج نمی دانند که بجلقه  
 صوفیان بکرم حق اوقات بسر میرندس سید علی رضا صاحب از فرصت کدام  
 وقت میباشند برای ملاقاتش خواهند رفت ج از درود و طیفه تمام روز و شب  
 فرصت نمی ماند لکن بوقت زوال س عده تحصیل ارمی بسر کار آقا س من  
 خالیست اگر شمار انتظار باشد حتی الامکان سعی کرده شود ج ازین چه بترس  
 ضرورت بخون خلاصه دارم به طیارش چه قدر خرج خواهد افتاد ج دور و پیس  
 از مسجد ما هر دو مسجد مواابا چه قدر فاصله واقع است ج نیم کرده س امام علی  
 کدام کتاب مطالعه می نمایند ج قصه گلدهسته بهار س سر سترده را بغسل میرو  
 تر و دیگر دو میدانی ج ملی کسانی که مورد سر ندارند محنت و رنج بسیار نمی کنند  
 س روزیه فرموده حضور فیض گنجه که آنرا هرگز زوالی نیست از سخوست وقت  
 من بستم نمی آید ج میر سامان در وقت حساب از من بیگیر و ترا چرانیده بود  
 بخوان و جش پرسیده شودس آب از چشم من می آید چه کنم ج سرمه کش







پربشان خاطر چرا سیکرد می ج زنی شیردار برای طفل خود میجویم لیکن بیسری آید  
و بدین اضطراب سیکردم س چو بدست بردوشش نهادم کدام کس سیرود  
ج محافظت من است س فازه میکنی خواب می آید ج بله س طفلانرا  
درس رساله نذا بعد فراغ یافتن کدام کتاب باید ج بعد خواندن صفوة المصاوی  
س دو دوازده گامی آید ج باورچی در سطح شیر برنج نه پند از ان جای آید س  
پیرس از مردود که نشینم یا که خانه را گذارم ج پرسیدم سگوید که خطا شد معاف  
فرمانید س بر نخل خرما کدام جانور آشیانه ساخته است ج غیلو از س غریب بود  
سلامت درین ماه شادی برادرزاده فدولست و ان نظام طعام و سایه بندی  
و غیره بدولت نمک خوار و شواربنا بر آن امیدوار است که رخصت دو هفته مع  
مشا به این ماه از راه خاوندی عنایت و مرحمت فرموده شود ج رخصت  
منظور روپیه مشا به هم داده خواهد شد س نوازشش فرماید س دهمی که  
بشرکت شیخ صاحب آن مهربان سراپا لطف و احسان خرید نموده اند از خط  
فخار من هویدا سیکرد که شیخ صاحب قصد فروختن حصه خود بهمان قیمت که  
خرید نموده اند دارند اگر آن کرمفرما گیرند خیر در نه مراد مانیده و هند چنان نشود  
که بدست دیگر رود ج محبا خوب شد که آگاه گردید اگر نخواهم گرفت براس  
شما از شیخ صاحب نخواهم گرفت یقین است که گفتتم بیکار نخواهد رفت س  
دروست راست خود چه میداری ج ابرلق پرازنی س دروست چپ تو  
چپست ج کباب ماهی خوشگوار دشو را به کجشک فرزد و اس ترازو براس  
وزن نمودن کج و بادیان بیارج بعد یک لحظه منیران خواهم آورد س آواز

[illegible]





آدمی را آدمیت لازم است + خود را اگر بویا شد بهیچم است + مچا عند الملاقات او را  
 فغانیده خواهند داد که ازین حرکت نامناسب باز آید و لاجن او بهتر نخواهد شد  
 بج برادر م راست میگویی مگر قول سعدی علیه الرحمه را چرا فراموش میکنی شعر  
 خوی بد و طبیعت کث است + زود جز بوقت مرگ از دست + سست است  
 بست و نم شهر ذمی لجه مقدمه جهوری لال رو بکار شده مسب خواهد فیصل گردیده  
 و مقدمه سامی هم قالب است اگر حکم باشد برای نظیر نقل فیصله مذکور  
 با ضابطه گرفته شود ج از وکیل بهر سند هر چه فرمایند نمایندس در شب از شور  
 فریاد غوک ترا خواب نمی آید ج آری س از ماده سردی جسم من پیر نا توان  
 در دمی کند علاجش چیست ج سفوف زنجبیل در روغن خردل و قدس انگوزه  
 انداخته بالندس در کشت خود چه کاشتی ج ارزن س شگل که در باغ  
 و تنگ که زیر پل بود چه شد ج از دست خا نصاحب کشته شد س بهین  
 که بر برگ خا چیست ج عنکبوت است س برادر تو اندک گوگرد بر آس  
 او دیه خارش می جوید الا میر نه آید ج او را بگو که هر قدر ضرورت باشد  
 از عطاری من بگیر دس و قستیک از تو و شریک شمار و کوکب میشد خطا و سوازن  
 شد که دستگیر و مد تو مکر دم خطایم ساف فرمایند ج خاموش باش چرا  
 لاف میزنی نمیدانی که مشتی که بعد از جنگ یاد آید بر کلاه خود باید زد س  
 از کدام دکاندار ملازم ناپیکار تو جنگ نموده است او را بسته می برند تدبیر  
 را بایش باید کرد ج جانم او نهایت سرکش و بد فعلی است از زبانی او زبانش  
 بهتر است س می شیب وزیر علی از تو چه گفته بود و مد ج مصلحت رفتن سفر

سعدی علیه الرحمه را چرا فراموش میکنی شعر  
 خوی بد و طبیعت کث است + زود جز بوقت مرگ از دست + سست است  
 بست و نم شهر ذمی لجه مقدمه جهوری لال رو بکار شده مسب خواهد فیصل گردیده  
 و مقدمه سامی هم قالب است اگر حکم باشد برای نظیر نقل فیصله مذکور  
 با ضابطه گرفته شود ج از وکیل بهر سند هر چه فرمایند نمایندس در شب از شور  
 فریاد غوک ترا خواب نمی آید ج آری س از ماده سردی جسم من پیر نا توان  
 در دمی کند علاجش چیست ج سفوف زنجبیل در روغن خردل و قدس انگوزه  
 انداخته بالندس در کشت خود چه کاشتی ج ارزن س شگل که در باغ  
 و تنگ که زیر پل بود چه شد ج از دست خا نصاحب کشته شد س بهین  
 که بر برگ خا چیست ج عنکبوت است س برادر تو اندک گوگرد بر آس  
 او دیه خارش می جوید الا میر نه آید ج او را بگو که هر قدر ضرورت باشد  
 از عطاری من بگیر دس و قستیک از تو و شریک شمار و کوکب میشد خطا و سوازن  
 شد که دستگیر و مد تو مکر دم خطایم ساف فرمایند ج خاموش باش چرا  
 لاف میزنی نمیدانی که مشتی که بعد از جنگ یاد آید بر کلاه خود باید زد س  
 از کدام دکاندار ملازم ناپیکار تو جنگ نموده است او را بسته می برند تدبیر  
 را بایش باید کرد ج جانم او نهایت سرکش و بد فعلی است از زبانی او زبانش  
 بهتر است س می شیب وزیر علی از تو چه گفته بود و مد ج مصلحت رفتن سفر









از من گیر ج بدو من پیش تو چه نهاده است ج آره و موها من دانه من چو  
مثل زنان بر رخ پرده ز بنوری آراستی بهر وار ج می بردارم من در  
ساختن ج هیچ نیست من سر اسیمه چرا هستی ج از خوف تو  
من خوابانیدن تو خوب شدن ج شد من ناخن گیسو و مو تراش تو چه شد  
ج در جای افتاد من آنالیدن سگ ترا لازم نبود ج هر چه شد تا اکنون من  
فرمانید من حسب حکم بر اسه آوردن پاپوش نزد کفش دوز رفته بود  
چرا نیارودی ج باعث نشدن ملاقات من کدام کس ترا رویه فرستاده  
است ج بهر کشور من خانه من چه شدن ج در قلعه ان بچو ج میجویم من  
یابم من چشم احوال دستو کدام شخص است ج برادر من ساز من  
کور می برگوری نشسته ترا میخواند ج بگو که گفتم الا منی آید من شمشیر خان  
تیغ اجل خورده را می ملک عدم شدند ازین واقعه نهایت افسوس و انگیزه  
حال من است چه کنم و چه تدبیر سازم ج شفیقا از افسوس و گریه چه حاصل جز  
صبر چاره نیست منی دانند که هر ذی جائز اذا لفة شربت موت چشیدن است  
من ضرورت روغن کتان بسیار دارم بنا بر آن براس آوردن روغن  
تخم کتان نزد روغن فروش رفته بودم آدمی گوید که اسال سیلابی که  
آمده بود در آن سیلاب چرخشت من آب بهر دچگونگی روغن کشیده شود  
مهربانا اکنون چه تدبیر نمایم که روغن بدست آید ج شکسته خاطر مشو نزد  
من است حسب ضرورت تو داده خواهد شد من برادر پدر تو دشمن تست  
ترا دوچار شدن مناسب نبود ج غلطی شد من باعث شدن خون فاسد ترا

از من گیر ج بدو من پیش تو چه نهاده است ج آره و موها من دانه من چو  
مثل زنان بر رخ پرده ز بنوری آراستی بهر وار ج می بردارم من در  
ساختن ج هیچ نیست من سر اسیمه چرا هستی ج از خوف تو  
من خوابانیدن تو خوب شدن ج شد من ناخن گیسو و مو تراش تو چه شد  
ج در جای افتاد من آنالیدن سگ ترا لازم نبود ج هر چه شد تا اکنون من  
فرمانید من حسب حکم بر اسه آوردن پاپوش نزد کفش دوز رفته بود  
چرا نیارودی ج باعث نشدن ملاقات من کدام کس ترا رویه فرستاده  
است ج بهر کشور من خانه من چه شدن ج در قلعه ان بچو ج میجویم من  
یابم من چشم احوال دستو کدام شخص است ج برادر من ساز من  
کور می برگوری نشسته ترا میخواند ج بگو که گفتم الا منی آید من شمشیر خان  
تیغ اجل خورده را می ملک عدم شدند ازین واقعه نهایت افسوس و انگیزه  
حال من است چه کنم و چه تدبیر سازم ج شفیقا از افسوس و گریه چه حاصل جز  
صبر چاره نیست منی دانند که هر ذی جائز اذا لفة شربت موت چشیدن است  
من ضرورت روغن کتان بسیار دارم بنا بر آن براس آوردن روغن  
تخم کتان نزد روغن فروش رفته بودم آدمی گوید که اسال سیلابی که  
آمده بود در آن سیلاب چرخشت من آب بهر دچگونگی روغن کشیده شود  
مهربانا اکنون چه تدبیر نمایم که روغن بدست آید ج شکسته خاطر مشو نزد  
من است حسب ضرورت تو داده خواهد شد من برادر پدر تو دشمن تست  
ترا دوچار شدن مناسب نبود ج غلطی شد من باعث شدن خون فاسد ترا











حج آرمی س از ابراهیم چنانچه خبری آورد حج اجرت خودی طلبد س بده دیار حج سیدم  
 دمی آرم س نامه و دوست تور قزو که کلب گمر بار کیست حج نوبت دوست  
 ولی ست س نامه محبت شمام دوستی رسیده بهارستان آشنائی را تازه  
 کرده دلم بمطالعہ او چون برگ گل ترشاد آب گردیده شکر این نعت عظمی چه  
 بجای آرم حج بیار بنیم بجه روش منقار عنذ لب خامه ترانه طراز در بهارستان  
 دوستی ست س بر دز جمیع حینیکه آفتاب به بلندی یک نیزه رسیده بود  
 در انوقت به تیر غسل بودم که از پس مکان آواز فو نساز آن بنده نواز بگو شوم  
 رسیده خواستم که از باو ملاقات آن والا صفات ستلذذ شوم الا سببی چنان  
 پیش آمده که رفتن نتوانستم ای همدم آن دم کجا میرفتی حج بیان یاری برای  
 آوردن سیبی س فیاض انور شکر از آتش اشتیاقی میخواست حج اندیش  
 مکن خاطر جمع دار مرا از سر کار فیض آثار قبسه دو جهانی و کعبه جاودانی شیخ  
 غلام صدیقی بنظر مهربانی دو نان باقر خانی معرفت شیخ سبحانی عنایت شده است  
 می آرم دست بشود بخور س نخیکه دار می اگر بر دیگر بودی هرگز پوشیده نماندی  
 آشکارا شدی چگونه پوشیده داری حج داور سازد داور س راز دل  
 بلب آوردن بعید از دانش و در از عقل ست س هر چه اوصاف فضل حسین  
 و سید الطاف علی لبسان شیرین بیان آن نور عین شنیده بودم عند الملاقات  
 زیاده از آن یافته صحبت داشتن با چنین مردمان خوب ست عقل سنجیده و سیرت  
 پسندیده دارند هر روز ملاقات شان ممکن است حج ممکن است س تا جیکه بر طریقی اگر  
 بر زمین داری و دیگری برای خود آری بعید نیست از یاری دو فاداری حج ای یار آرم و بر



گفتم مقوله از مکافات عمل خانی شود گندم از گندم بروید چو ز جو + مگر بنیایش  
 نمی آید از حالش خبر داری یا نه ج مشتاق که او پیش من مکن گوشت خور و نان بگ  
 س لب تشنگان باده شوک را چرا از شریت دیدار سرشار غمیسازد منج بیاعت مست  
 بید و راه و در دست س محب پرور فیض گستر دلبری رشک قمر زلف او چون سنبلی تر  
 تیری سینه زنده گانش بجزکربا غم می آید بوقت سحر گلگشت میکند زیر هر شجر گفت  
 با غم نام این خبر در حیرتم که حورست یاپری یا بشر برای مشام ده اوید و این دل مضطر  
 اگر بدل آید تو هم بروای بر اوج باش همراه تو میروم بشوق دیدار آن دلبر و سیله تو او را  
 بنیم یک نظر س آتش برین حادثه در غم من دل ماین نامراد افتاد بغیر از عنایت و امداد  
 آن سراپا و داد صورت پناه در آینه دل رونمی نماید شعر بر آوردن کار امیدوارم  
 به از قید بندی شکستن هزار ج آشفته خاطر مشو عیان صبر از دست خود گذار  
 بر رحمت حق نظر دار سفینه دل در گرداب اضطراب میندازد بزم کار ساز گشتی امید تو  
 بسا حل مراد میرسد شعر صیوری کنی اگر ترا دین بود که تعجیل کار شایا طین بود  
 س از دوری غریزم خورشید علی چون ذره بر خاک اندوه غلط نام باید دید تا کی  
 تشنه زلال هوا صلت را به چشمه مراد میرساند از تشریف آوردیش خبر داری  
 ج شاد باش از فضل خالق ارض و سما درین هفته از شوق امید نیم مقصد تو  
 مینابد س از جور گردون ناهنجار و دیده خونبار عقل گشته جگر خون آغشته  
 در رنجیر گریه و ماتم لبسته پیوسته میباشم علامتش چیست ج جز فضل حق داری  
 نیست س جانما چشم تو چرا قطره زن اشکها چون کواکب باین حادثه سینیه برکش  
 و دیده پر آب و ناله بر لب ج نیدانی و خبر نداری که یارم از من رو تا قدر رفت و

از این گندم از گندم بروید چو ز جو + مگر بنیایش  
 نمی آید از حالش خبر داری یا نه ج مشتاق که او پیش من مکن گوشت خور و نان بگ  
 س لب تشنگان باده شوک را چرا از شریت دیدار سرشار غمیسازد منج بیاعت مست  
 بید و راه و در دست س محب پرور فیض گستر دلبری رشک قمر زلف او چون سنبلی تر  
 تیری سینه زنده گانش بجزکربا غم می آید بوقت سحر گلگشت میکند زیر هر شجر گفت  
 با غم نام این خبر در حیرتم که حورست یاپری یا بشر برای مشام ده اوید و این دل مضطر  
 اگر بدل آید تو هم بروای بر اوج باش همراه تو میروم بشوق دیدار آن دلبر و سیله تو او را  
 بنیم یک نظر س آتش برین حادثه در غم من دل ماین نامراد افتاد بغیر از عنایت و امداد  
 آن سراپا و داد صورت پناه در آینه دل رونمی نماید شعر بر آوردن کار امیدوارم  
 به از قید بندی شکستن هزار ج آشفته خاطر مشو عیان صبر از دست خود گذار  
 بر رحمت حق نظر دار سفینه دل در گرداب اضطراب میندازد بزم کار ساز گشتی امید تو  
 بسا حل مراد میرسد شعر صیوری کنی اگر ترا دین بود که تعجیل کار شایا طین بود  
 س از دوری غریزم خورشید علی چون ذره بر خاک اندوه غلط نام باید دید تا کی  
 تشنه زلال هوا صلت را به چشمه مراد میرساند از تشریف آوردیش خبر داری  
 ج شاد باش از فضل خالق ارض و سما درین هفته از شوق امید نیم مقصد تو  
 مینابد س از جور گردون ناهنجار و دیده خونبار عقل گشته جگر خون آغشته  
 در رنجیر گریه و ماتم لبسته پیوسته میباشم علامتش چیست ج جز فضل حق داری  
 نیست س جانما چشم تو چرا قطره زن اشکها چون کواکب باین حادثه سینیه برکش  
 و دیده پر آب و ناله بر لب ج نیدانی و خبر نداری که یارم از من رو تا قدر رفت و



خاتمه و نظم

|                               |                           |                               |                             |
|-------------------------------|---------------------------|-------------------------------|-----------------------------|
| رسیده باین صفی چون خاکسار     | بمن گفت آندم دل بوقار     | کن باین نسخه را ختم عبد الغفر | به طفلان ذی شوق دال تحسیر   |
| همین سست کافی زیاده مگو       | مناسب که از طبع تابخ جو   | کلاش پسندیده آمد مرا          | قلم را گرفتیم با نیکبخت ترا |
| ز غوغای مردم شنیدم پیس        | گویند اشتها ص با هر کس    | بطفلا تم کسیر شد این کتاب     | یقین هست که در نزد کاسیاب   |
| بگوش و لم چون رسید این ندا    | برگاه حق مشک که دودا      | بگفتم که این سست نقل خدا      | و گرنه بجای این فن و سن کجا |
| چو از صف و سطر گیر می خبر     | برون از خط نیست ای پسر    | مرا دستگاری در نیکار نیست     | بجز رحمت حق هدگار نیست      |
| زاریم طاقت نه تاب و توان      | که فضل خدا را نایم بیان   | همیشه مرا از زبان صود         | نگهدار از لطف خود یا وود    |
| عبث دام ترویر می گسترند       | شکاری نه جز عیب دیگرند    | بلرز و از زمین رو عم چو بید   | خدا عیب جورا کند تا امید    |
| که تازه نده داری تو محفوظ دار | ز آفات و از کید این رزگار | مردگار من شو تو ای کردگار     | بحق شد دین و آل کبار        |
|                               | این دستگیری تو ای دستگیر  | بحق رسول بشیر و نذیر          |                             |

تاریخ تصنیف از عاشق شفیق المذنبین جناب چو و صهری ریاض الدین صاحب

شد چو از عبد الغفر آردی بی غم

بهر طفلان وستان نسخه تعلیمیه

بی تکلف اسم تاریخی بگفتا آرزو

بهر تعلیم عزیزان

تتمه نظم

|                          |                      |           |                   |
|--------------------------|----------------------|-----------|-------------------|
| درین مصیبت مشوره خواه ام | اگر که باشد گیرم خیر | مرا هم دل | علازم پسند آمده آ |
|--------------------------|----------------------|-----------|-------------------|

۷۱۹

|                             |                             |                            |          |
|-----------------------------|-----------------------------|----------------------------|----------|
| ز حال دلبر تو، ستم آگاه     | که مشایقیت رفت آن ماه       | ز قرب من جز پشیم           | بهر پشیم |
| نیدانم چه گویم اسم آن ماه   | ز نام او نه واقف هم نه آگاه | نمی خواهم که آنی شایع      | بهر پشیم |
| پشیم ستم کردی و لم ریش      | چه کردی بادل ای بخت         | شفیق ما از لطف مهربانی     | بهر پشیم |
| مرد و جان بازیت باشد آشکارا | تراس می شناسم هم قدر        | مرا از دستان یکدست پندار   | بهر پشیم |
| باین عالم چه میگوئی بگو تو  | مناسب هر چه دانی زود بگو    | شنیده این منم شاکو شتم     | بهر پشیم |
| بگفت از من کس کافیت کافیت   | مگر گفتن ترا یک چیز بایست   | اگر یا از کرم جانم بکن شاد | بهر پشیم |
| رحیمای بر خدا بیم نظر کن    | بفضل خویش رحمت نه در کن     | ز دوزخ ایندا محفوظ باشم    | بهر پشیم |
| بفضل خود پدر هم مادر مرا    | بخش ای مالک پروردگار        |                            |          |

الحمد لله المنة که این رساله نسخه تعلیمیه بآه شعبان المعظم ۱۳۲۷ هـ در مطبع قومی طبع شد





CALL No.                     

ACC. No. 4191

AUTHOR                     

TITLE                     



**MAULANA AZAD LIBRARY**  
**ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY**

**RULES:—**

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

